

أعوذ بالله من الشيطان الرجيم

بسم الله الرحمن الرحيم

از صحبت‌های گذشته، فرق بین واجب مطلق و واجب مشروط روشن شد، البته بزرگان، فقها، در این قضیه فرق‌ها و تفسیرهای مختلفی گفته‌اند که هر کدام از آنها دارای نقض و ابرام است و اشکالاتی به آنها وارد می‌شود که انشاءالله آنها را بیان می‌کنیم. ما می‌خواستیم یکی دو روز گذشته به این مطالب پردازیم، ولی باز احساس کردیم در این قضیه یک شرح و مانور بیشتری داده بشود بهتر است تا اینکه بعد برویم سراغ مطالبی که دیگران فرمودند. از مسائل گذشته مشخص شد که شارع در واجب مطلق، اختیار انجام مقدمه و شرط و عدم‌الاتیان به مقدمه را بعهدہ مکلف نداده است و نسبت به اتیان شرط و مقدمه و عدم اتیان، مکلف ملزم است و نمی‌تواند تخطی کند؛ مثل تحصیل طهارت بالنسبه به صلاه، یا مثل استقبال بالنسبه به صلاه یا مکان غیرغصبی و همین طور در مکان غیرغصبی این را

من دیدم خیلی اشتباه شده است گاهی اوقات هم سوال می‌کند که آقا در یک جای غصبی بودیم، متوجه شدیم حالا نمازها را تکرار بکنیم یا نه؟ آنچه که در غصب مُخَلُّ به صِحَّت است علم به غصب است نه نفس الغصبيّه. لذا اگر شخصی در یک مکان غصبی باشد و جاهل به غصب باشد، نمازش درست است منتهی وقتی عالم شد باید از آن مکان خارج بشود؛

یا این که فردی را در یک جا حبس کردند، آن مکانی که حبس شده غصبی است باز در این جا نماز درست است و نیاز به اعاده ندارد، علم به غصب و همین طور اختیار برای سلب غصبیت، اگر سلب بشود دیگر در آن صورت غصب معنا ندارد؛ یعنی گرچه غصب در آنجا تکویناً محقق است ولی تشریحاً و تنزیلاً شارع او را لا غصب به حساب می‌آورد، مثل عدم الغصبیه یا طهارت موضع و طهارت لباس مصلّی، تمام این‌ها از شروطی است که شارع اختیار وجود و عدم را به عهدهٔ مکلف نگذاشته است، این جا به این مقدمات که مقدمات

صحّت است، یا مقدمات وجودیه باشد واجب  
بالنسبه به هر کدام از این ها واجب می شود، واجب  
مطلق، این معنای اطلاق است.

پس واجب مطلق، همان طوری که از اسمش  
پیدا است این است که مقید به اختیار مکلف و تحقق  
شرط نیست؛ یعنی، در اصل الوجوب مقید به اتیان  
این مقدمه یا شرط و یا قید نیست بلکه مطلق است،  
مثل ایتنی بماء ایتنی بغذاء، هیچ تقیدی در آن نیست،  
مطلق است، این را به اصطلاح واجب مطلق  
می گویند.

در واجب مشروط شارع اختیار فعل و ترک شرط  
را در آن مقدماتی که در اختیار مکلف هست به عهده  
مکلف گذاشته است و در مقدماتی که در اختیار  
مکلف نیست، مساله اختیار، طبعاً منتفی خواهد شد،  
ولی این فعل مشروط به وجود مقدمه و شرط و قید  
است، آنچه که از این مساله خارج می شود، فقط  
ظرفی است که شارع امر را مقید به آن ظرف کرده  
است، ظرف از تحت مساله اشتراط و اطلاق در  
واجبات خارج می شود که صرفاً شارع حصول این

امر را در این ظرف واجب کرده است نه خارج از این ظرف نه بعنوان قید بلکه به عنوان ظرف.

برای این جهت مثلا شما در نظر بگیرید رمی جمار، وجوب رمی جمار واجب است به وجوب مطلق، روی این جهتی که ما عرض کردیم؛ یعنی در روز عرفه یا در شب مشعر، رمی جمار بر اساس سلسله احکام متعاقبه در حج واجب است، وقتی که شخص احرام می‌بندد به احرام حج، خدای متعال یک سلسله واجبات و محرماتی را برای او تشریح کرده، محرماتش مشخص است واجباتش عبارت است از: احرام و وقوف به عرفات و افاضه به مشعر، وقوف اختیاری یا اضطراری بعد حرکت به منی و رمی و ذبح و حلق و حلق هم که الحمدلله و ر افتاده و به جای آن تقصیر آمده، این هم از برکات آخرالزمان است !!!

مرحوم پدر ما رضوان الله علیه فرمودند: کسی که به مکه برود و حلق نکند آثار حج در او ظاهر نمی‌شود گرچه حجش استحبابی باشد، خوب آنها یک چیزی می‌دیدند که می‌گفتند ولی من شنیدم که می‌خواهند یک شرایطی بوجود بیاورند که حج،

حج شیکی باشد، رعایت مسائل بهداشتی بشود، شیک و تر و تمیز باشد، یک قدری از ناخن گرفته بشود کفایت می کند، واسه، سر خدا هم زیاد است، موها را نزنید، آسمان به زمین می آید!! ناخن بزنید، سایر موهای جاهای دیگر را بزنید، هر جا را بزنید، صدق تقصیر می کند و کفایت می کند!! هم از نظر بهداشتی خیلی تمیز و خیلی مناسب است و هم از نظر رعایت مسائل دیگر و بله، معاشرتی و این ها بسیار مفید است!! بله از این جور مسائل، خوب پناه بر خدا، و ذبح را هم که می شود هر کسی در هر شهری برای خودش ذبح بکند!! چرا آدم پولش را بدهد به عربها و قربانی در منی؟! اصلاً الان هم که منی نیست و فاصله دارد تا منی، پس بنابراین ما ذبح را بدهیم همان شهر برای خودشان بکنند و بگذارند در یخچال تا این که بعداً مصرف کنند، این هم از ذبح راحت شدیم و مشکل ذبح مان حل شد و دیگر عرض کنم حضور انور فیض آثار مناقب شعار حجهان هم کم کم می خواهد قشنگ بشود اتوماتیک بشود و از این ریل ها بگذارند، حالا این عیب ندارد، پیغمبر صلی الله علیه و آله هم آن موقع با مرکب می رفتند.

ولی راجع به مسائل دیگر علی کل حال، وقتی

که شارع حج را واجب می کند این احکام همراه با مکلف فی زمن واحد و فی لحظة واحدة تشریح می شود چه احکام واجبات و چه احکام محرمات، احد هذه الاحکام رمی است فی الايام الثلاثة، در روز عید قربان فقط رمی جمره عقبه، یازدهم و دوازدهم رمی جمار ثلاثه، پس این الان وجوبش برای مکلف وجوب اطلاقى است همه دیگر باید بدانیم وجوب وجوب اطلاقى است. وقتى که شخص احرام می بندد در همان وقت احرام وجوب مبیت به مشعر را در خود احساس می کند منتهی هنوز وقتش نیامده هنوز ظرف برای تحقق واجب نیامده ولی همین الان مبیت به مشعر را در وجود خود و تعلق ذمه خود را به مبیت به مشعر احساس می کند؛ لذا نمی تواند کاری بکند که مبیت به مشعر را (چون هنوز وقتش نیامده) از وقوف اختیاری تبدیل به وقوف اضطراری می کند این عمل حرام است نمی تواند از الان کاری بکند که در یکی از این احکام ثلاثه، اگر حکم واجب تعلق نگرفته است پس بنابراین ما مختار هستیم در تهیه مقدمات و انتفاء مقدمه، چون، هنوز مساله ای

تعلق نگرفته آنچه که تعلق گرفته فقط احرام است، خوب احرام می‌بندیم و وقوف به عرفات که حالا دم دست و نزدیک است و امروز انجام می‌شود، کسانی که روز نهم عرفه احرام می‌بندند از همان جایی که احرام می‌بندند باید بیایند به عرفات که وقوف به عرفات را از ظهر و زوال روز عرفه باید درک بکنند تا غروب آفتاب و قبل از غروب آفتاب نمی‌شود از عرفات رفت بیرون و بعد از غروب آفتاب، افاضه به مشعر شروع می‌شود پس وقتی که شخص در اول احرام، احرام می‌بندد فی دفعه واحده تمام احکامی که در این حج از تقصیر برای نساء و حلق برای رجال عرفات و مشعر و منی و احکام و منی و رمی جمرات و مبیت به منی برای کسی که در منی هست، و همین طور رمی یازدهم و دوازدهم تمام این‌ها می‌شود واجب، منتهی هر کدام از این‌ها یکی پس از دیگری متعاقباً ظرفش متأخر و متقدم است، نسبت به دیگری.

درست مثل این که مولا به شما بگوید اکرم زیداً ليله الأربعاء، اکرم زیداً ليله الأربعاء این واجب مطلق

است یا مشروط؟ مطلق است مشروط که نیست، موقوف باشد وجوب به حضور ليله الأربعاء نه، از الان واجب است، اکرم خالداً ليله الخميس یک شب بعد، اکرم عمراً ليله الجمعة، و تا آخر هفته هر کدام را هر شب می گوید با یک نفر غذا بخوری، امشب، فردا، تمام این ها، از الان ليله الخميس هفته آینده رزرو شده، نمی توانی از زیرش در بروی.

واجب مطلق، یعنی گرچه الان یک هفته مانده، هشت روز مانده تا ليله الخميس هفته آینده، ولی از الان عنق شما نسبت به تکلیف چیست؟ مضمون و متعهد است این، معنای واجب مطلق است.

ولی در واجب مشروط این طور نیست، می گوید اگر زید آمد او را اکرام بکن، خیلی فرق می کند زمین تا آسمان، تا این که بگوید امشب اکرام بکن ولی هنوز نیامده، دخول لیل که در اختیار بنده نیست، همان طوری که دخول زید در اختیار من نیست دخول لیل نیز در اختیار من نیست چه شد که این حکم احرام نسبت به مجیء زید می شود واجب مشروط، همین حکم احرام نسبت به دخول لیل



می‌شود واجب مطلق فرقی کجاست؟ فرقی را گفتیم، فرقی این است که وقت، یک امری است که متحقق‌الوقوع است (و راجع به این مساله صحبت می‌کنیم حالا یک اشاره‌ای کردم) ولی در آمدن زید، زید دیگر متحقق‌الوقوع نیست این طور نیست که زید حتماً بیاید اگر زید هم متحقق‌الوقوع بود یعنی قطع داریم، صادق مُصَدِّق به شما فرموده است که زید فردا شب در قم خواهد بود همان طوری که دخول لیل قطعی و صددرصد است فردا شب همان طور آمدن زید برای شما روشن بشود دیگر از این بالاتر؟ روشن بشود، که فردا شب زید به قم خواهد آمد اکرام زید بالنسبه به آمدن زید می‌شود واجب مطلق، آن هم از اشتراط بیرون می‌آید .

پس بنابراین همان طوری که شما از الان ذمه خود را نسبت به تکالیف در اکرام زید در لیالی متاخره متعهد کردید و حتی تا وقتی که می‌آید کتب علیکم الصیام از اول ماه مبارک رمضان تا یک ماه وجوب ایام متعاقبه همین طور یکی پس از دیگری بر ذمه شما آمده است چرا؟ چون آمدن ایام یک امر

قطعی است این طور نیست که شک داشته باشید  
 می شود یا نمی شود فرض کنید شاید بشود مرگ و  
 حیات هم که دست خداست، دست انسان نیست،  
 پس نمی توانیم این وجوب صوم را همان طوری که  
 بالنسبه به امروز واجب مطلق می دانیم نسبت به فردا  
 واجب مشروط بدانیم آن هم واجب مطلق است؛ لذا  
 شما نمی توانید کاری انجام بدهید که فردا مریض  
 بشوید اگر یک کاری انجام دادید که مریض شدید  
 این عمل می شود حرام. آنچه که شارع در اختیار شما  
 گذاشته که البته من باز در این شک دارم و خلاصه  
 همین طوری نمی توانم بگویم گرچه شارع فرموده:  
**... وَ مَنْ كَانَ مَرِيضًا أَوْ عَلَى سَفَرٍ فَعِدَّةٌ مِنْ أَيَّامٍ أُخَرَ**  
**يُرِيدُ اللَّهُ بِكُمْ الْيُسْرَ ... ﴿البقرة، ۱۸۵﴾** در این جا سفر  
 یعنی سفر بر حسب عادی اگر یک ضرورتی پیش  
 آمد، چون، بعضی ها هستند اصلاً بخاطر اینکه روزه  
 را بخواهند باطل کنند به سفر می روند این در دیدگاه  
 من اشکال دارد نمی شود شخص این کار را انجام  
 بدهد یک وقت سفر عادی و ضرورتی پیش می آید  
 می خواهد برود مریضی را ببیند کاری ضروری انجام  
 بدهد، این در آن صورت است، والا به صرف این که

شخصی بخواهد بخاطر فرار از صیام به سفر برود، نه، این آیه نسبت به این مساله دلالت ندارد، این مساله نسبت به مرض که مشخص است که اگر شخصی مریض بود و مریضی که مثلاً زخم اثنی عشر دارد نمی‌تواند بگیرد، حالا یک شخصی می‌آید عمداً خودش را مریض می‌کند که ماه رمضان روزه نگیرد این حرام است چرا؟ چون خلافِ وجوبِ اطلاقی صوم عمل کرده است، برای چی خودت را مریض کردی؟ اولاً مریض کردی، که غلط کردی!! این یک، عمل حرام است، و این عمل فی حد نفسه اضرار است و عمل حرامی است، دوم این که به این وسیله وجوب صوم را از خودت ساقط کردی، حالا که مریض شدی، دیگر نمی‌توانی روزه بگیری، آمدی بلایی سر خودت درآوردی، فرض کنید، معده‌ات خونریزی کرد آمدی بلایی سر خودت درآوردی حصبه گرفتی، نه بر حسب عادی، واقعاً با اختیار و اراده کاری انجام دادی، که این می‌شود حرام، چرا؟ چون صوم، اطلاق دارد صوم اشتراط نیست که مشروط به صحت و اوقات باشد و وقتی

که از ناحیه مولا حکم وجوبی و الزامی برای شخص  
تعلق می گیرد، بنده مکلف هست در مقام اتیان به  
حکم مولا در صدد اقدام و قیام به مقدماتِ وجودیه  
بربیاید و نمی تواند مقدمات وجودیه را مانع بشود که  
بوسیله این منع و حجز از مقدمه وجودیه سلب و  
نفی آن امر از ناحیه مولا بشود.

پس بنابراین رمی جمار در ایام ثلاثه در شب  
مشعر یا در عرفات می شود واجب مطلق ظرف  
واجب چیست؟ ظرفش روز دهم یازدهم و دوازدهم  
است، این برای کسی که آنجاست حالا همین رمی  
بالنسبه به روز سیزدهم می شود واجب مشروط چرا؟  
چون آن دیگر در اختیار مکلف است اگر شب  
سیزدهم را در منی ماندی اگر نتوانستی یا نخواستی،  
چون، می توانی نخواهی، توضیح مساله در خود  
لسان دلیل هست، خیلی از سنی ها می مانند اهل  
تسنن شب سیزدهم می مانند فقط شیعه هست که  
فرار می کند از منی بزند بیرون و الا اصلاً می مانند و  
اتفاقاً استحباب هم دارد که شب سیزدهم انسان بماند  
ولی اگر شخصی روز دوازدهم قبل الغروب از منی

خارج نشد واجب است که شب سیزدهم را مبیت کند و جمار را هم فردا رمی کند، هر سه را باید رمی کند، این رمی بالنسبه به شب سیزدهم و این مبیت می شود واجب مشروط، این در اختیار است، باشیم باید بمانیم نباشیم در این صورت نه مبیت، واجب است و نه رمی جمار، حالا اگر سوال کنی چه فرقی است بین رمی ایام ثلاثه و بین یوم ثلاث عشر هر دو رمی است و هر دو هم که وقتش موقت است، مشخص است، دهم، یازدهم و دوازدهم و سیزدهم، منتهی آن روز یک رمی دارد آن سه تا رمی است فرقی چیست؟ فرقی اختیاری و غیراختیاری است در سیزدهم در اختیار مکلف است مکلف می تواند انجام ندهد حالا ممکن است در بعضی از اوقات مقدمه در اختیار نباشد فرض کنید آنچنان راه بندها می شود که حاج نمی تواند از منی خارج بشود ولی جری مساله بر چیست؟ بر اختیار است می توانیم انجام بدهیم می توانیم انجام ندهیم، ببینید چه نکته دقیقی این جا است، این نکته را باید در نظر داشته باشیم. آن مقدمه ای که بتوانیم انجام بدهیم و نتوانیم

انجام بدهیم واجب بالنسبه به او می شود مشروط، از اطلاق می افتد، دیگر اطلاق معنا ندارد، می شود مولا یک واجبی را مطلق کند بدون هیچ قید و شرط و اختیار و موقعیت، خاص و بعد بگوید می خواهی انجام بده می خواهی انجام نده؟ مگر بیکار است؟ خوب از اول نگوید، بگوید آقا جان حتما باید از ساعت فلان از این مدرسه خارج بشوید بعد به شما بگویند می خواهید در این جا بمانید ما حرفی نداریم تا ظهر بمانند می خواهید بروید توی آن حجره عیب ندارد می خواهید بروید دو ساعت هم بحث کنید عیب ندارد همه به اختیار خودش است، چرا می گویی باید ساعت فلان خارج بشوی؟ خوب نگو، اگر می گویی حتماً در ساعت فلان باید از مدرسه خارج بشوید پس دیگر نمی توانید بمانید و بحث کنید، و وقتتان را بگذرانید و از آن وقت تجاوز نکنید. این که شارع در ابتدا حکم به اطلاق کند و در مقام عمل ادله به نحوی باشد که آن اطلاق مبدل به اختیار و اشتراط بشود این خلف و خلاف حکم از طرف حکیم و شارع است.

پس بنابراین یک ممیزه مهم در اشتراط و اطلاق این است که در اشتراط، مکلف نسبت به مقدمه اختیار دارد که انجام بدهد یا انجام ندهد ولی نسبت به اطلاق این طور نیست توی سرش هم می‌زند می‌گوید باید انجام بدهی من کاری بهت ندارم.

تلمیذ: شما فرمودید نماز ظهر وعصر واجب مطلق است در قطب شمال که شش ماه شب است شرطش که زوال باشد محقق نیست پس واجب مشروط است.

استاد: این مطالب قبلاً گفته شد، عرض کردم در آن جا که بخاطر همین مساله و به همین دلیل است که ما می‌گوییم (یعنی شما مؤید هستید در واقع) صلاه بالنسبه به وقت وجوبش وجوب مطلق است نه وجوب مشروط چرا؟ چون الصلاه لا یترک بحال است در هیچ حال نماز ترک نمی‌شود چرا شما می‌گویید در قطب شمال؟ من که دیروز و پریروز چند مثال زدم، شما نیم ساعت یک ساعت به اذان ظهر مانده با اختیار خودتان، گرچه در زمان سابق نبود ولی الان که امکانش هست، عرض کردم سوار

یک طیاره می‌شوید با یک سرعت محدود به سمت مغرب حرکت می‌کنید تمام بیست و چهار ساعت یک ساعت به ظهر است؛ چکار می‌کنید؟ چرا حالا می‌روید قطب شمال؟ همین ایران تشریف داشته باشید و از همین جا به سمت مغرب حرکت می‌کنید، دقیقا بر طبق گردش زمین که از شرق به غرب هست، این حرکت که می‌کنید دقیقا نه یک ثانیه این طرف نه یک ثانیه آن طرف حرکتان دقیق، الان ماهواره‌ها هستند و درست روی یک نقطه‌ای از زمین متمرکز هستند این ماهواره‌هایی که عکس می‌گیرند و فلان می‌کنند، بعضی‌ها در حال حرکت و چرخش هستند، بعضی‌ها روی یک نقطه متمرکز هستند تکان نمی‌خورند حرکت آنها با حرکت زمین یک میل فرق نمی‌کند چنان دقیق با حرکت آن منطقه آنها را تطبیق کردند که همیشه در یک وضع قرار دارد آن ماهواره دیگر در آن منطقه قرار دارد همین طور تمام این ماهواره‌ها با زمین دارند می‌گردند و یک سرسوزنی هم این طرف و آن طرف نمی‌شوند آن افرادی که حالا که ماهواره که سرنشین ندارند آنهایی



که دارند چطور باید نماز بخوانند؟

تلمیذ: زوال که رسید نماز می خوانند.

استاد: زوال نشده هیچ وقت توی زوال نیستند

فرض کنید الان برای ما ساعت چند است؟ ساعت

دوازده دقیقه به نه است برای این افرادی که الان در

بالاسر ما قرار دارند درست بالا سر ما هستند و دارند

با زمین حرکت می کنند تمام بیست و چهار ساعت

ده دقیقه به نه است، این ها چکار کنند؟ لذا در این

جا گفتیم که نماز، این هم از ادله استفاده می شود؛

یعنی استفاده از ادله است که الصلاه یترک بحال و

همین باعث اشتباه بین اعلام شده و بعضی ها آمدند

گفتند که باید نماز اهل آن منطقه را که در آن قرار

دارد، فرض کنید شخصی در آن منطقه نمی داند

کجاست، شخصی رفته کره ماه، افرادی که رفتند در

کره ماه دیگر نماز از آنها ساقط می شود تمام شد نماز

توی زمین است؟ نه.

تلمیذ: الصلاه لایترک بحالٍ منصرف به حال

عادی هست و وقت عادی، لذا نمی توانیم آن را

تسری بدهیم.

استاد: فرض کنید الصلاه لایترک بحال، که رسول خدا صلی الله علیه و آله می فرماید: مکلف در هیچ حالی از احوال نماز از او ترک نمی شود، آیا متصور است یک مکلف در طول یک سال یک رکعت نماز هم نخواند، یک چنین چیزی می شود تصور کرد؟ الان اگر رسول خدا صلی الله علیه و آله بیاید در این جا، شما بگویی ای رسول خدا تو که گفتی الصلاه خیر موضوع فمن شاء استقل و من شاء استکثر، یا این که ان قبلت قبل ما سواها و ان ردت رد ما سواها، حالا بنده را می فرستادند برای یک ماموریت سه سال متوالی خلاصِ خلاص اصلا نه یک رکعت نماز می خوانم نه یک روز روزه می گیرم و قرآن هم که با خودم نمی برم اصلا دیگر تکلیفی ندارم تمام شد. نه، این طور که نیست؟ وقتی پیغمبر صلی الله علیه و آله می فرماید ما در غرقی هم صلاه داریم یعنی اصلا امکان انفکاک بین صلاه و مکلف معنا ندارد آن وقت چطور شما می گوید شخص برود بالا اصلا نماز هم نخواند؟ یعنی وقتی می رود بالا دیگر تکلیف از او ساقط می شود؟ چنین چیزی

معقول است؟ نه این که شرایط، شرایط عادی است پیغمبر صلی الله علیه و آله که نیامد شرایط عادی تعیین کند مگر پیغمبر صلی الله علیه و آله قطب شمال ندارد؟ مگر قطب شما جزو زمین نیست؟ قطب جنوب مگر جزو کره نیست؟ اسلام فقط قطب شمال باید برود؟ افرادی که در قطب شمال زندگی می کنند این ها از حیطة اسلام خارجند؟ حالا چرا قطب شمال بگوییم؟ همین مناطق اسکاندیناوی که در قسمت شمال اروپا هست که این ها فرض کنید بیست و دو ساعتشان روز است، بیست ساعتشان روز است فقط سه ساعتشان شب است این ها چطوری نماز بخوانند؟ نه نماز صبح دارند نه ظهر دارند.

این ها بیست و چهار ساعت شان را تقسیم می کنند به پنج قسمت، یک دفعه صبح می خوانند گرچه خورشید در آسمان است یک دفعه ظهر می خوانند شب می خوانند تمام، بله، نماز ظهرشان تبدیل به نماز صبح می شود همان نماز صبح و ظهر و مغرب و عشا همه سر جای شان هست منتهی باید بر طبق آن تکلیف خودشان تقسیم کنند که آن را انجام

دهند این نسبت به رمی بالنسبه به يوم ثلاثا.

پس بنابراین در واجب مشروط نمی گوئیم همه علت برای واجب مشروط این است، دو علت دارد: یکی این است که یعنی موارد فرق می کند اختیار اتیان شرط و اتیان مقدمه به عهده مکلف است، مکلف می تواند انجام بدهد می تواند انجام ندهد این دلیل بر این می شود که شارع آن جهت دوم الان در این جا می آید که شارع علت و داعی برای وجوبش نفس عمل فی ای حال نیست بلکه، داعی عبارت است از: تحقق آن مقدمه نه به نحو الزام، یعنی اگر آن مقدمه محقق شد این داعی زنده می شود و متولد می شود الان داعی تولدی ندارد مثالی که زدم برایتان فرض کنید در نماز آیات و این ها، الان داعی برای نماز آیات وجود ندارد چرا؟ چون، زمین دارد برای خودش می گردد آسمان هم می گردد ریاح و این ها همه به شکل عادی هستند نه ترسی و نه قضیه ای وجود دارد ماه و خورشید و این ها همه در صحت و سلامتی دارند دور سرما می گردند، یک مرتبه وقتی کسوف می شود، کسوف جهتی را بوجود می آورد که

با وجود آمدن آن جهت، حالا هر چه می‌خواهد باشد  
یا می‌دانیم جهتش را یا نمی‌دانیم، علتی را بوجود  
می‌آورد که بخاطر او این می‌شود فرض کنید الان که  
وقتی که شما در حال صحت و سلامتی هستید  
می‌روید آمپول فلان را می‌زنید آمپول آموکسی‌سیلین  
را به خودتان می‌زنید؟ برای چه می‌خواهید بزنید؟  
مریض که نیستید که بخواهید آمپول بزنید و خوب  
تزریق اِبرَه و دارو کی برای شما مستقر می‌شود وقتی  
که شما مریض بشوی، بعضی‌ها در تمام عمرشان  
حتی یک دانه قرص هم نخوردند اگر شخصی در  
تمام مدت عمرش مریض نشد خوب نیاز به آمپول  
هم ندارد برای چه قرص می‌خورد؟ برای چی آمپول  
می‌زند؟ قرص استامینوفن برای سردرد است، وقتی  
شما سردرد نگرفتید قرص را برای کجایتان  
می‌خواهید؟ برای سر است این سر هم که فعلا درد  
نمی‌کند شما برای چی می‌خواهید قرص بخورید؟  
غذا را برای چی می‌خواهید؟ برای گرسنگی، وقتی  
شما گرسنه نمی‌شوید و بدن نیازی به غذا ندارد برای  
شما غذا واجب نیست، همین طور دارو، آب، خیلی

واجبات داریم چه واجبات عرفیه چه واجبات شرعیه که نفس فعل، مولّد داعی برای انبعاث طلب در نفس مولا نیست، همه جنبه مقدمی یا هرچی دارند، بواسطه عروض عارضی و تحقق یک شرطی، داعی برای طلب در نفس مولا محقق می شود اگر آن عارض نباشد، صد سال آن داعی هم نیست یکی دیگر باید آمپول بزند یکی دیگر باید دوا بخورد بنده چون الان ناراحتی معده دارم روزی یک قرص معده می خورم چون فشار خون دارم مجبورم قرص فشار خون بخورم حالا اگر شما قرص فشار خون بخورید فشارخونتان افت می کند توی کما می روید من الان در یک چنین وضعیتی هستم که مجبورم این دارو را بخورم.

در احکام شرعیه مساله همین است صلاه آیات این داعی اش متوقف بر حصول این شرط است اگر انسان برود در جایی فرض کنید برود در قطب شمال زندگی کند و اصلا در آنجا خسوفی نبیند، صلاه آیات واجب نیست، هیچی تمام شد یا خسوفی را انسان احساس نکند اصلا شب است، فرض کنید

یکی در قطب شمال زندگی می کند شش ماهش شب است شش ماهش روز است در این شش ماهی که شب است بهش می گویند الان در ایران کسوف شده می گوید به من چه؟ برای من شب است خورشیدی را من نمی بینم تا این که حکم به کسوف و غیرکسوفش بخوادم بکنم؛ آنهایی که در آن منطقه هستند واجب است نماز آیات بخوانند چرا؟ چون؛ شرط در آنجا حاصل شده است آن شرط چیست؟ آن شرط وجوب است، شرط وجوب یعنی شرطی که اصلا کاری به واجب ندارد آن شرطی که وقتی که می آید مولا را تحریک برای امر می کند، جزم و اراده برای آمریت در مولا بوجود می آورد آن شرط اگر نباشد همین طور مولا ساکت نشسته دارد نگاه می کند هیچ کاری ندارد. می گوید وقتی که زید بیاید باید اکرامش کنی اگر زید قم نیاید اکرامش هم لازم نیست آوردن و نیاوردنش هم به تو ارتباطی ندارد بنشین سرجایت و پایت را بگذار روی آن پایت تا وقتی که زید خواست بیاید اراده اش تعلق گرفت یا نگرفت شما مطلبتان چیست؟

تلمیذ: زوال که مشخص نیست ملاکش را  
حضرتعالی به چه نحو طرح می کنید همان جایی که  
فرمودید بیست و دو ساعت روز است اگر به وقت  
همین ایام که هشت ساعت ده ساعت این ها بخاطر  
افق است که زوال داریم غروب داریم طلوع داریم  
فجر داریم آنجا به چه نحوی تنظیم می شود؟ مقایسه  
که نمی خواهید بکنید؟

استاد: نخیر، مساله مقایسه نیست در آنجا  
چاره‌ای جز این که دوازده ساعت ما بگیریم و آن را  
در دوازده ساعت قرار بدهیم نیست حداقل نصفش  
به اصطلاح باشد و غیر از این چاره‌ای نیست. چون  
بالاخره گردش زمین که تفاوت نمی کند این بیست  
و چهار ساعت بر اساس گردش است وقت فرق  
می کند طلوع و غروب خورشید، ولی خود وقت و  
زمان و این ها بر همه یکسان است چه شخصی که  
در خط استوا باشد چه شخصی که در قطبین باشد در  
هر دو برای آنها حرکت است.

تلمیذ: ملاکی که شما فرمودید اگر اختیاری باشد  
آن ملاک به نظر می آید در خیلی جاها مصادره به



مطلوب باشد، در واقع ما اصلاً مشکلمان این است  
اگر مشروط بود...

استاد: این مساله حل می‌شود با کیفیت لسان  
دلیل، که من مساله استطاعت را همین الان برای شما  
مطرح می‌کنم، در مواردی که مسکوت و ما شک  
داریم، باید تمسک به اصل بکنیم هنوز نیامدیم،  
مساله به آنجا نرسیده، حالا اگر نه ما از خود روایت  
و دلیل فهمیدیم، فرض کنید لله علی الناس حج البیت  
بر عهده مردم است از ناحیه خدا که اتیان حج را  
بکنند و حج را بجا بیاورند این را وقتی که در متفاهم  
عرفی، مولا به بنده القا بکند عرف از این چه را  
می‌فهمد؟ می‌فهمد که حج را باید انجام بدهد واجب  
واجب مطلق، لله علی الناس پاشو سوار ماشین شو  
برو مکه، پولت را جمع کن برو مکه، مثل این که  
فرض کنید می‌گوید لله علی الناس صلاه، اگر بگوید  
الان واجب است که شما تهران بروید، می‌نشینید  
فکر می‌کنید که رفتن به تهران مطلق یا مشروط است  
خوب باید برویم عرف از این چی می‌فهمد؟ پاشیم  
برویم تهران تا بلند شویم برویم تا منزل هم خیلی

فرق می‌کند برویم منزل یک ماشین می‌گیریم  
صد تومان البته الان هزار تومان بیشتر می‌شود ما  
را همان دور است صد تومان سابق تر از این بود بعد  
فرض کنید هزار تومان بدهیم به تا کسی ما را ببرد به  
منزل اما وقتی که می‌خواهیم برویم تهران باید پنج  
هزار تومان بدهیم، حالا که شارع گفته باید بروی  
تهران باید بنشینم پنج هزار تومان بدست بیاورم از  
این سقف سوراخ بشود بیفتد پایین یک ماه دوماه سه  
ماه آن وقت بنده بروم یا نه؟ دست بکن توی جیب  
باید بروی نداری، قرض کن بروی نداری از اهل  
بیت مکرمه می‌گویی پول داری، می‌گویند بله، می  
خواهی چه کار کنی؟ می‌گویی پنج تومان بده بروم  
تهران و بر می‌گردم، انشاء الله عند القدره و  
الاستطاعه، به شما بدهم یا اگر هم ندی خلاصه  
خبری نیست آن هم می‌گویند بابا بخشیدم هرچه  
بخواهی می‌بخشیدم و سایر مسائل هم بخواهی  
هرچی دارم به تو می‌دهم.

این که شارع گفته باید بروی، نگفته این پول را  
از کجا بیاورم، نگفته برو قرض کن یا کار کن، خیار و

کوچه فرنگی بفروش ، گفته تو واجب است بروی  
تهران، بقیه‌اش به عهده خودت است، این را هم  
فرموده: لله على الناس حج البيت باید انجام بدهم،  
اگر من استطاع را نگوید قبل از این عرف چی  
می‌فهمد؟ باید بلند شود برود متوقف بر مقدمات  
وجودیه که عبارت است از تخلیه سرب و صحت و  
این‌ها همه آنهایی که صحبتش قبلاً شده است عرف  
این را می‌فهمد حالا اگر بگوید من استطاع الیه سبیلاً  
هرکسی که می‌تواند باید برود مساله فرقی نکرد  
خوب اگر می‌گفت و نمی‌گفت چه فرقی می‌کرد چه  
تفاوتی داشت؟

تلمیذ: اگر بگوید من استطاع اول الکلام می‌شود  
ولله على الناس حج البيت من استطاع اتفاقاً مرحوم  
کرکی به نظرم می‌گوید مشروط جایی است که آن  
شرط ذکر شده باشد عند الدلیل.

استاد: اتفاقاً این مساله این طور نیست که  
مشروط به این شده در بعضی موارد شارع و مولا  
برای دفع دخل و برای حصر مساله شرطی را  
می‌آورد؛ اگر می‌فرمود: لله على الناس حج البيت

مطلقاً آن وقت بنده می‌بایست با هزارتا مرض هم می‌رفتم خیال می‌کردم حج مثل صلاه است ولو شده متسکعاً هم حج را انجام می‌دهم؛ مثل کسی که حج بر او مستقر بشود و بعد کوتاهی کند و حج از او فوت بشود واجب است سال بعد متسکعاً، بای نحو کان، ولو در حال مرض ولو در حال شدیدترین قرض، به هر کیفیتی شده غیر از مرگ باید برود حج را انجام بدهد، این حکمی است که شارع به عنوان توبیخ برای این وضع کرده است اگر شارع من استطاع الیه سبیلاً را نمی‌گفت من خیال می‌کردم حج هم مثل الصلاه لا یترک بحال است، چه تفاوتی می‌کند؟ آمده من استطاع را گفته، گفته یک مقدار توسعه دادم هر کی می‌تواند این نیست که تو پیاده هم بروی، این نیست که خودت را به هر درد و مرض بیندازی برای این آمده گفته لذا مطلب ایشان جای صحبت و تامل دارد؛ این که می‌فرماید: لله علی الناس من استطاع این را شما به عرف عرضه کنید خودتان را از این فضای بحث و نقد و انتقاد بیرون بیاورید به عرف عرضه کنید، آقا اگر می‌توانی برو مکه این چی

می فهمد؟ می فهمد باید برود دنبالش، بله، می تواند،  
خر دارد ماشین دارد می رود پول دارد می رود ندارد  
باید قرض کند کار کند چرا؟ گفته واجب است اگر  
می توانی، نمی گوید این گفته اگر می توانی و لاش  
کن، این و لاش کن را ما فقها در آوردیم، خدا  
در نیاورده مردم این و لاش کن را در نیاوردند ما فقها  
نشستیم این مسائل را پیچاندیم این طوری و آنطوری  
کردیم گفتیم پس و لاش کن و لذا اگر مقدمات هم  
بخواهد پیدا بشود به مردم عوام دستور می دهیم  
می توانی جلوی مقدمات را هم بگیری!! وقتی گرفتی  
خوب شرط در این جا انجام نشده!! آیا این با عقل  
جور در می آید؟ با عرف متفاهم عرف می سازد؟

تلمیذ: در واقع برداشت شما از من استطاع همان

و ان کنتم مریضاً او علی سفر است .

استاد: بله مثل همان است.

تلمیذ: در این جا مشروط شد نسبت به استطاعت

یا نه؟

استاد: مشروط است ولی شرطش در اختیار است

شرطش، شرطی است که ما می توانیم انجام بدهیم

این طور نیست که بتوانیم انجام بدهیم یا انجام ندهیم  
من استطاع مشروط است؛ یعنی در واقع قید است  
برای حجبی که آن حج به نحو عادی باشد، حالا در  
بحث قدرت همان طوری که عرض کردیم در آینده  
می‌گوییم که اصلاً بحث قدرت بطور کلی از مباحث  
دخالت در داعی خارج است، وقتی که می‌خواهد  
زوال بشود، آیا زوال در قدرت ما هست یا نه؟ شارع  
در موقع زوال آیا لحاظ زوال را می‌کند؟ زوال را به  
عنوان شرط برای آن واجب ذکر می‌کند؟ وقتی  
می‌گوید اکرم زیداً ليله الأربعاء، ليله الأربعاء که در  
اختیار ما نیست. چطور شارع و مولا می‌آید حکم  
وجوب اکرام را متوقف بر دخول ليله الأربعاء می‌کند،  
چرا؟ چون، یک امری است که در اختیار ما نیست و  
بر جری عادی متحقق الوقوع است، لذا اصلاً من اول  
الامر یک چنین لحاظی در نفس مولا بالنسبه به  
وجوب منعقد نمی‌شود، فقط و فقط مولا نظرش این  
است که این اکرام در ليله واقع بشود اما این که ليله  
شرط است برای این وجوب و اگر نباشد واجب  
نیست پس بنابراین من آن را شرط قرار دادم، برو بابا،

وقتی که بخواهد کسی این جوری بکند مردم می‌گویند برو بابا چه می‌گویی؟ شب بلند شو برو واجب است اکرامش کنی؛ شب باید این کار را بکنی، فردا باید آن کار را بکنی این حرفها چیست؟ می‌گویی آقا زمان در اختیار ما نیست در قدرت ما نیست، لحاظ چیزی که در قدرت ما نیست نسبت به اطلاقیت او را خارج می‌کند و او را تبدیل به اشتراط می‌کند پس واجب می‌شود واجب مشروط، چنین چیزهایی ما نداریم، اصلاً مولا لحاظ این مطلب را نمی‌کند، فرض کنید در معاملاتی که ضرر و اینها می‌گوییم که در آنها خیلی از شرایطی که در آن شرایط سلب خیار می‌شود، بخاطر این که طبع خود معامله بر اساس صحّت و عدم غبن و عدم ضرر و عدم عیب است؛ یعنی نفس معامله بعنوان شروط ضمنیه در بیع و امثال ذلک. نفس تعامل اقتضای صحت و سالم بودن و عدم غبن می‌کند والا کدام دیوانه‌ای بلند می‌شود بیاید معامله‌ای بکند که در آن ضرر و غبن است کسی این کار را انجام نمی‌دهد.

اللّٰهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ